

Grounding Essentialism and the Challenge of Foundationalism

Meysam Zandi
Goharrizi 

Ph.D. Student in Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Davood Hosseini  *

Associate Professor of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Abstract

Grounding depicts the layered structure of the facts. If we let grounding facts be in the theory, what is their status in the hierarchy? Based on the Purity Principle, grounding facts could not be fundamental because they contain non-fundamental parts. They must inevitably be grounded in other facts. Non-fundamentality of grounding facts, with some other assumptions, produces a chain of grounding facts that could threaten the well-foundedness of grounding. The well-foundedness of Grounding is desirable because it guarantees foundationalism; a thesis that posits the existence of a fundamental layer of facts. In this essay, we will introduce common theories about grounding ground and also describe different approaches to make grounding well-founded. These theories contain a reductionist theory called Grounding Essentialism and two theories that believe grounding facts are grounded in something in the theory. These two accounts are called Straight Forward Account and Zero Grounding Account. Here we will show that Straight Forward Account and Zero Grounding Account are consistent with one approach to well-foundedness and therefore, they are foundationalist. On the other hand, we will show that Grounding Essentialism cannot accommodate well-foundedness in its various forms. We present a qualified version of Grounding Essentialism that could support well-

* Corresponding Author: davood.hosseini@modares.ac.ir


How to Cite: Zandi Goharrizi, M., Hosseini, D. (2022). Grounding Essentialism and the Challenge of Foundationalism, *Hekmat va Falsafeh*, 18(71), 103-126.

foundedness. We will argue that even though this trial is somehow successful, some problems still stay on.

Keywords: Ground, Grounding Ground, Foundationalism, Well-Foundedness, Grounding Essentialism.

نظریه ذات‌گرایانه ابتنا و چالش مبنائگرایی

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

میشم زندگی گوهرریزی * 

دانشیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

داود حسینی * 

چکیده

نظریه ابتنا ساختاری لایه‌بندی شده از واقعیات ارائه می‌دهد. اگر واقعیات‌های شامل رابطه ابتنا را در نظریه وارد کنیم، وضعیت آن‌ها در سلسله‌مراتب واقعیات‌ها چیست؟ طبق اصل خلوص این واقعیات‌ها نمی‌توانند بنیادین باشند چرا که شامل بخش غیربنیادین هستند. آن‌ها ناگزیر باید بر واقعیاتی دیگر مبتنی باشند. غیربنیادین بودن این واقعیات‌ها، به همراه اصولی دیگر، منتج به تولید زنجیره‌ای از واقعیات‌های شامل رابطه ابتنا می‌شود که می‌تواند خوش‌بنیادی رابطه ابتنا را تهدید کند. خوش‌بنیادی رابطه ابتنا به جهت اینکه مبنائگرایی (وجود یک لایه بنیادین از واقعیات‌ها) را تضمین می‌کند، مطلوب است. در این مقاله نظریه‌های رایج در مورد ابتنا را شرح می‌دهیم و نیز رویکردهای متفاوت برای خوش‌بنیاد ساختن ابتنا را معرفی می‌کنیم. این نظریه‌ها شامل یک نظریه فروکاست‌گرا به نام ذات‌گرایانه ابتنا و دو نظریه که واقعیات‌های شامل ابتنا را بر چیزی در نظریه مبتنی می‌دانند هستند. دو نظریه اخیر نظریه سراسر است و نظریه صفر مبتنی نام دارند. در این مقاله نشان می‌دهیم دو نظریه سراسر است و نظریه صفر مبتنی با تعاریف خوش‌بنیادی سازگار و در نتیجه مبنائگرا هستند. در طرف مقابل نشان می‌دهیم نظریه ذات‌گرایانه ابتنا طبق هیچ‌کدام از تعاریف خوش‌بنیاد نیست. تلاش می‌کنیم اصلاحی از نظریه ذات‌گرایانه ابتنا ارائه کنیم که بتواند خوش‌بنیادی را در خود داشته باشد. نشان می‌دهیم که این تلاش اگرچه تا حدی موفق است، هنوز ابهاماتی را باقی می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: ابتنا، ابتنای ابتنا، مبنائگرایی، خوش‌بنیادی، نظریه ذات‌گرایانه ابتنا.

مقدمه

نظریات فلسفی، چه در متافیزیک، چه معرفت‌شناسی، چه اخلاق، چه الهیات، چه منطق یا هر بخش دیگری از فلسفه، سرشار است از نزاع بر سر اظهاراتی در خصوص ابتدای^۱ اموری بر امور دیگر: اینکه حسن خشمگین است مبتنی است بر تحریکات عصبی خاصی که در نورون‌های مغز اوست؛ اینکه باوری موجه باشد، مبتنی است بر اینکه شواهد کافی له آن در دست باشد؛ اینکه اظهار سخنی دروغ بد است، مبتنی است بر وضعیت فیزیکی زمینه‌ای که آن سخن در آن گفته شده باشد؛ اینکه خدا چیزی بخواهد مبتنی است بر اینکه آن چیز حکیمانه باشد؛ اینکه گزاره‌ای فصلی صادق است مبتنی است بر اینکه دست کم یکی از فاصل‌های آن صادق باشند؛ اینکه گزاره‌ای صادق است مبتنی است بر وجود اموری در جهان؛ و از این دست.

اگرچه در نیمه نخست قرن بیستم باوری غالب در میان گروهی از فیلسوفان سنت تحلیلی بر این بود که این گونه از اظهارات اگر صادق باشند، تحلیلی هستند، اما در نیمه دوم و با شکل‌گیری منطق‌های موجهات و گسترش بحث‌های فلسفی حول آن‌ها تمایل اغلب فیلسوفان سنت تحلیلی به آن سوق یافت که این اظهارات اگر صادق باشند بیان نوعی ضرورت هستند. دلیل سراسری بر عدم تحلیل‌پذیری این اظهارات این است که طرفین این اظهارات به روشنی معانی مختلفی را در بر دارند. برای نمونه، «خواست خدا» معنایی در خصوص خداست و «حکیمانه بودن» معنایی در خصوص فعل. این در حالی است که اظهارات شامل ضرورت چنین ارتباط معنایی میان طرفین ضرورت را مدعی نیستند.^۲

در گذر قرن بیستم به بیست و یکم جریان جدیدی در میان فیلسوفان سنت تحلیلی رشد کرد که بر طبق آن این گزاره‌ها حتی نمی‌توانند صرفاً ضروری باشند. یک دلیل ساده برای این مخالفت این است که در بسیاری از این اظهارات مورد مناقشه، ادعای ضرورت به

۱. Grounding

۲. این رویکرد به سوپرویننس Supervenience شهرت یافته است و تاریخ تفصیلی و مستقلی دارد که خارج از بحث مقاله حاضر است.

شکل دوطرفه صادق است، اگر در اصل صادق بوده باشد. برای مثال ضرورتاً اگر خدا چیزی بخواهد آن چیز حکیمانه است و بالعکس. این در حالی است که نزاع بر سر اینکه کدام‌یک از خواست خدا یا حکیمانه بودن بر دیگری مبتنی است تاریخی به درازای فلسفه دارد. ادعای این جریان آن است که ابتنا رابطه‌ای هایپراینتنشنال^۱ است؛ به این معنا که بر اساس مفاهیم موجهاتی قابل‌بیان و صورت‌بندی نیست. چنین نظریه‌هایی تحت عنوان نظریات ابتنا شناخته می‌شوند.^۲

فیلسوفان معاصر در سنت تحلیلی رویکردهای مثبت و منفی متنوعی در خصوص این مفهوم و نقش و کارکردهای آن در فلسفه اتخاذ کرده‌اند. آنان که مدافع ابتنا به‌مثابه یک مفهوم متافیزیکی مفید برای نظریات فلسفی هستند، نیز بحث‌های زیادی در خصوص چیستی، ویژگی‌ها و روابط آن با سایر مفاهیم فلسفی گسترش داده‌اند. برخی از این مباحث مربوط به دفاع از ابتنا در برابر شک‌گرایان است. برخی دیگر از این مباحث مربوط است به نسبت ابتنا با دیگر مفاهیم فلسفی نظیر تبیین متافیزیکی (در مقابل تبیین فیزیکی)، ذات، علیت متافیزیکی (در مقابل علیت فیزیکی)، تحلیل‌یت، فروکاست، صادق‌سازی و از این دست. برخی مربوط است به منطق حاکم بر رابطه ابتنا. برخی دیگر مربوط است به ساختار رابطه ابتنا.

آنچه در مقاله حاضر موضوع سخن است در حیطه ساختار رابطه ابتناست. چنین بحثی از یک سو در حوزه متافیزیک و از سویی دیگر در حوزه منطق ابتنا جای می‌گیرد. مثال‌های بالا نشان می‌دهد گستره بزرگی از واقعیت‌ها را می‌توان با استفاده از ابتنا موردبررسی قرار داد. گستردگی حوزه‌هایی که در آن ابتنا حضور دارد باعث شده است، نظریه‌های ابتنا نسبت به موضوع خنثی باشند. به همین دلیل اغلب تفاوتی بین خواص

۱. معمولاً Hyperintensional را به «فرامفهوم‌می» ترجمه می‌کنند؛ اما از نظر نگارندگان این ترجمه رهن است و نظیر سوپرویننس، بهتر است از خود اصطلاح استفاده شود.

۲. در اینجا قصد بیان تاریخ شکل‌گیری نظریه‌های ابتنا را نداریم. برای این منظور مقدمه و بخش نخست Raven 2020 را ببینید.

ساختاری رابطه ابتنا در حوزه‌های مختلف وجود ندارد.^۱

هدف ما در این مقاله چالشی برای نظریه ذات‌گرایانه ابتنا^۲ بر پایه مبنایگرایی است. به یک معنای شهودی، مبنایگرایی لایه بنیادینی برای رابطه ابتنا را مفروض می‌گیرد. برای این منظور ابتدا در بخش دوم مسئله ابتنای ابتنا و تولید زنجیره نامتناهی ابتنا برای آن را شرح می‌کنیم. بخش سوم توصیفی است از سه نظریه اصلی در خصوص ابتنای ابتنا (شامل نظریه ذات‌گرایانه ابتنا). در بخش چهارم دو تعریف خوش‌بنیادی در چارچوب ابتنا ارائه می‌شود و نشان داده می‌شود که این دو تعریف معادل نیستند. بر اساس این دو تعریف، معنای شهودی مبنایگرایی صورت‌بندی دقیق‌تری خواهد یافت. در بخش پنجم نشان می‌دهیم که نظریه ذات‌گرایانه، به خلاف دو رقیب دیگرش، به هیچ‌یک از دو معنا خوش‌بنیاد نبوده، نمی‌تواند مبنایگر باشد. پس از آن نشان می‌دهیم که یک خوانش مبنایگر از نظریه ذات‌گرایانه چگونه ممکن است آن را اصلاح کند؛ اگرچه حتی بر پایه اصلاحات پیشنهادشده نیز هنوز مبنایگرایی این نظریه دچار ابهام است.

۱- ابتنای ابتنا و زنجیره نامتناهی رو به پایین

پیش از شروع، برخی قراردادها و تعاریف اولیه را تنظیم کنیم. رابطه ابتنا اغلب به دو شکل کامل^۳ و جزئی^۴ در نظر گرفته می‌شود. رابطه ابتنای کامل معمولاً با نماد \langle نمایش داده می‌شود. وقتی می‌گوییم $\Gamma \langle \varphi$ یعنی واقعیت φ بر واقعیت‌های موجود در Γ به طور کامل مبتنی است. رابطه ابتنای جزئی بر اساس رابطه ابتنای کامل تعریف می‌شود و در اینجا آن را با نماد $\langle \varphi$ نمایش می‌دهیم. اگر $\Gamma \langle \varphi$ در این صورت Γ مشمول در رده‌ای از واقعیات است که مبنای کاملی برای φ هستند. به بیان صوری‌تر، یک Γ هست که $\Gamma \subseteq \Gamma'$ و $\Gamma \langle \varphi$. جز در

۱. هرچند افرادی همچون فاین در تلاش هستند انواع رابطه ابتنا را تعریف کنند (Fine, 2012)، اما حتی در مواردی که روابط متفاوتی از ابتنا داریم، تفاوت خاصی در دستگاه‌های منطقی برای انواع رابطه‌های ابتنا و ویژگی‌های ساختاری آن وجود ندارد؛ بنابراین از بررسی رابطه‌های متفاوت ابتنا در این مقاله صرف‌نظر می‌کنیم.

2. Grounding Essentialism

۳. Full

۴. Partial

مواردی که تصریح کنیم، منظور ما از ابنا، ابناهای کامل است. توافق نسبی‌ای بر سر برخی ویژگی‌های ساختاری رابطه ابنا هست. نخست اینکه رابطه ابنا غیربازتابی است یعنی هیچ واقعیتی بر واقعیت‌هایی که شامل خودش باشد مبتنی نمی‌شود. به صورت دقیق‌تر اگر Φ بر Γ مبتنی است در این صورت Γ شامل Φ نیست. همچنین، رابطه ابنا متعددی است یعنی اگر Φ بر Γ مبتنی است و Ψ بر Φ ، در این صورت Ψ بر Γ مبتنی است. با در نظر گرفتن رابطه ابنا به صورت غیربازتابی و متعددی، رابطه ابنا بر روی مجموعه واقعیت‌ها یک رابطه ترتیب^۱ تشکیل می‌دهد.

فرض کنید واقعیتی مبتنی است بر واقعیت یا واقعیتی دیگر؛ آن واقعیت دیگر نیز ممکن است بر واقعیتی دیگر مبتنی باشند و همین‌طور این مبتنی شدن ممکن است که ادامه یابد. بدین ترتیب، نظریه‌پردازان ابنا بر این باورند که واقعیت‌ها در یک سلسله‌مراتب ساختاری قرار می‌گیرند. واقعیت‌های کمتر بنیادین^۲ بر واقعیت‌های بنیادین‌تر مبتنی هستند. اغلب نظریه‌پردازان ابنا وجود رده‌ای از واقعیت بنیادی (آن‌هایی که بر هیچ واقعیت دیگری مبتنی نیستند) را برای تشکیل یک سلسله‌مراتب ساختاری از واقعیت مبتنی بر یکدیگر امری ضروری می‌دانند.^۳

از طرفی دیگر، وقتی رابطه ابنا را در ساختار جهان وارد می‌کنیم، به نظر می‌رسد که واقعیت‌ها را بتوان در دو دسته جای داد: دسته نخست واقعیت‌هایی که شامل رابطه ابنا نیستند و دسته دوم آن‌هایی که شامل این رابطه هستند. برای مثال این واقعیت که هوا ابری است واقعیتی از نوع اول است و این واقعیت که این واقعیت که هوا ابری است مبتنی است بر این واقعیت که نوع چینه‌های تشکیل‌دهنده هوا و ذرات معلق در آن به صورت خاصی است، واقعیتی از نوع دوم است. یک مسئله در ارتباط با واقعیت‌های از نوع دوم این

۱. Order

2. Fundamental

۳. البته برخی در موارد معدودی ساختارهایی که الگوهای تکراری در تسلسل واقعیت‌های مبتنی بر هم در آن‌ها دیده می‌شود را مجاز می‌دانند. از جمله تاهکو با الهام از یافته‌های علم فیزیک ساختارهای ابنا دارای تسلسل را به شرط الگوهای تکراری بلا اشکال می‌داند (Tahko, 2014).

است که چگونه باید این واقعیات را در ساختار واقعیتهای جهان جای داد: آیا این واقعیات بنیادین هستند یا نه؟

فرض کنید φ واقعیتی است که بر Γ رشته‌ای از واقعیتهای مبتنی است. از طرفی فرض کنید Γ شامل واقعیتهای بنیادین باشد. در این صورت آیا اینکه φ بر Γ مبتنی است بنیادین است؟ اگر این واقعیت را بنیادین در نظر بگیریم، طبق اصل خلوص سایدنر (نیز بنیادین می‌شود. اصل خلوص سایدنر ادعا می‌کند هر واقعیت بنیادین تنها شامل اجزای بنیادین است (Sider, 2011: 106). این در حالی است که طرف راست رابطه ابتدا در واقعیت $\Gamma < \varphi$ ، یعنی φ ، بنیادین نیست (اگر φ بنیادین بود بر چیزی مبتنی نبود) بنابراین این دسته از واقعیتهای نمی‌توانند بنیادین باشند. اینکه این واقعیتهای بر چه چیزی مبتنی هستند، مورد بحث در نظریه‌های ابتدای ابتدا^۱ است. در بخش آتی این نظریه‌ها را معرفی می‌کنیم. پیش از آن مشکلی را بیان می‌کنیم که در ظاهر هرگونه نظریه‌ای در ابتدای ابتدا را تهدید می‌کند.

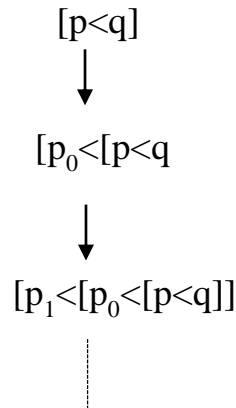
اینکه هر واقعیت شامل رابطه ابتدا بر چیزی مبتنی است، به تولید زنجیره‌ای نامتناهی از ابتدا منتج می‌شود. فرض کنید واقعیت φ بر Γ مبتنی است. بر پایه اصل خلوص، واقعیت دیگری مثل φ_0 هست که واقعیت اخیر بر آن مبتنی است. این خود واقعیت جدیدی شامل رابطه ابتدا است و بر واقعیت دیگری مبتنی است مثلاً φ_1 . همین‌طور تا بی‌نهایت. دقت کنید تمام این واقعیتهای نتیجه جستجو برای یافتن ابتدای واقعیت (شامل بخشی غیربنیادین) است. بنابراین حضور دائمی φ در این واقعیتهای به‌علاوه اصل خلوص همه این واقعیتهای را غیربنیادین می‌کند.

یک واقعیت غیربنیادی مثل φ_0 را در نظر بگیرید. فرض کنید این واقعیت بر φ_1 مبتنی باشد و این یکی خود بر φ_2 مبتنی باشد و همین‌طور این زنجیره ادامه پیدا کند. در صورتی که این زنجیره نقطه پایانی نداشته باشد گوییم یک زنجیره رو به پایین نامتناهی داریم. باید دقت کرد که زنجیره‌ای که بر طبق اصل خلوص تولید می‌شود، لزوماً زنجیره رو به پایین

نامتناهی نیست. مثلاً فرض کنید q بر p_0 مبتنی است و واقعیت $[p_0 < q]$ بر p_1 مبتنی است. اگر این واقعیت جدید یعنی $[p_0 < q]$ بر p_1 مبتنی باشد، برای تولید زنجیره به نحوی باید بین واقعیات شامل رابطه ابتنا ارتباط برقرار شود. در غیر این صورت هر یک از این واقعیات سرآغاز یک زنجیره هستند ولی ارتباطی با یکدیگر ندارند. اگرچه این نظریه‌ها به تولید نامتناهی از واقعیات منتج می‌شوند، این اشکال مورد بحث ما نیست.

آنچه باعث می‌شود زنجیره‌ای رو به پایین نامتناهی از واقعیات‌های شامل رابطه ابتنا داشته باشیم، شرط LC است. طبق شرط LC، طرف راست هر رابطه ابتنا به‌طور جزئی بر واقعیت متناظر با رابطه ابتنا مبتنی است (Rabin & Rabern, 2016: 375-377). مثلاً اگر داریم $p < q$ در این صورت q به‌طور جزئی بر واقعیت $p < q$ مبتنی است. چنین پیشنهادی ملهم از پیشنهادی مشابه در منطق است. برخی باور دارند اگر داریم $p \rightarrow q$ در این صورت پرسش از اینکه «چرا q ؟» می‌تواند به دو شکل پاسخ داده شود: (۱) p و (۲) $p \rightarrow q$. البته اگر جواب دوم را قبول کنیم ناگزیر هستیم یک مرحله به عقب‌تر برویم و مثلاً $(p \rightarrow q) \wedge p \rightarrow q$ را هم به حساب آوریم. در نتیجه در هر مرحله جمله شرطی داریم که شرایط LC در آن فراهم است. در هر مرحله جدید، دلیل گفته‌شده پیچیده‌تر از مرحله قبل است و درعین حال خود یک جمله شرطی جدید تولید می‌کند. به همین شکل زنجیره دلیل‌ها تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند.

به‌طور مشابه، فرض کنید $p < q$ یک واقعیت است و طبق اصل خلوص باید بر یک واقعیت مبتنی باشد. در این صورت اگر این واقعیت بر p_0 مبتنی باشد طبق شرط LC به‌طور جزئی بر $[p < q]$ نیز مبتنی است؛ یعنی داریم $[p < q]$ به‌صورت جزئی بر $[p_0 < [p < q]]$ مبتنی است. این واقعیت جدید طبق ابتنا باید بر چیزی مبتنی باشد مثل p_1 . در ادامه واقعیت جدیدی با حضور p_1 داریم یعنی $[p_1 < [p_0 < [p < q]]]$. پس با شروع از واقعیت $p < q$ به سلسله‌ای از واقعیات مبتنی بر هم می‌رسیم که مستقل از هر نظریه ابتنا برقرار است.



بنابراین با پذیرفتن شرط LC هر نظریه ابتدای ابتدا در معرض زنجیره‌های نامتناهی قرار دارد. وجود زنجیره نامتناهی در یک نظریه ابتدای ابتدا، تردید در خوش بنیادی نظریه را در پی دارد.

۲- نظریه‌های ابتدای ابتدا

در حال حاضر سه نظریه مشهور در این زمینه هست: نظریه سراسر است (SFA)^۱، نظریه صفر مبتنی (ZGA)^۲ و نظریه ذات گرایانه ابتدا (GE)^۳.^۴ در این بخش هر یک از این سه نظریه را معرفی می‌کنیم.

نظریه نخست توسط بنت و دروست به صورت مستقل ارائه شده است و ابتدا را یک رابطه^۵ فرادرونی^۶ در نظر می‌گیرد. رابطه فرادرونی رابطه‌ای است که در آن یکی از طرفین رابطه وجود خود رابطه را تضمین می‌کند؛ بنابراین واقعیت شامل رابطه ابتدا بر یکی از

۱. Straight Forward Account

۲. Zero Grounding Account

۳. Grounding Essentialism

۴. نام‌گذاری نظریه‌ها برگرفته از مقاله والنر (Wallner, 2018) است.

۵. اینکه ابتدا یک رابطه یا عملگر باشد محل بحث است؛ اما موضوع مقاله مستقل از جهت‌گیری در این مورد است؛ بنابراین به دلخواه در اینجا ابتدا را رابطه در نظر می‌گیریم.

۶. Superinternal

نظریه ذات‌گرایانه ابتدا و چالش مبنای‌گرایی؛ زندی گوهرریزی و حسینی | ۱۱۳

طرفین خودش مبتنی است. طرفداران این نظریه طرف چپ رابطه ابتدا را مبنای واقعیت شامل رابطه ابتدا در نظر می‌گیرند. در این صورت اگر $\Gamma < \varphi$ ، آنگاه واقعیت $[\Gamma < \varphi]$ بر Γ مبتنی است (Bennett, 2011; deRosset, 2013). لیتلاند نام نظریه سراسر^۱ را بر روی این نظریه می‌گذارد (Litland, 2017). برای روشن شدن این نظریه از یک مثال در فیزیکالیسم استفاده می‌کنیم:

واقعیت ذهنی بر واقعیت‌های فیزیکی مبتنی است.

طبق نظر سراسر واقعیت بالا خود بر واقعیت‌های فیزیکی مبتنی است؛ یعنی واقعیت‌های فیزیکی نه تنها زمینه‌ای برای واقعیت‌های ذهنی هستند بلکه خود این ادعا بر واقعیت‌های فیزیکی مبتنی است. به سادگی می‌توان نشان داد این نظریه به ازای هر واقعیت شامل رابطه ابتدا تعداد نامتناهی از واقعیت‌ها را تولید می‌کند. مثلاً $\Gamma < \varphi$ را در نظر بگیرید:

$\Gamma < [\Gamma < \varphi]$

$\Gamma < [\Gamma < [\Gamma < \varphi]]$

$\Gamma < [\Gamma < [\Gamma < [\Gamma < \varphi]]]$

زنجیره‌ای از واقعیت‌ها که البته همگی بر Γ مبتنی هستند. در ادامه خواهیم دید

همین که همه این واقعیت‌ها بر Γ مبتنی هستند کمک می‌کند تا نظریه خوش‌بنیاد باشد.

لیتلاند نظریه دیگری برای حساب ابتدای ابتدا ارائه می‌کند. او از تعاریف فاین برای معرفی نظریه خود استفاده می‌کند. نخست اینکه او ابتدای بر تهی را در سیستم خود مجاز می‌داند. در این نگاه، بین مبتنی بودن بر تهی و غیرمبتنی بودن تفاوت هست (Fine, 2012)، از آنجایی که لیتلاند از طرفداران یکی بودن ابتدا و تبیین متافیزیکی است^۲، کار دشواری برای تبیین واقعیت‌های مبتنی بر تهی ندارد. واقعیتی بر تهی مبتنی است که تبیین متافیزیکی آن واقعیت از مجموعه تهی از مفروضات به دست می‌آید. لیتلاند برای بسط نظریه خود از

۱. Straight Forward Account

۲. دو رویکرد عمومی در مورد ارتباط میان تبیین متافیزیکی و ابتدا هست. نخست رویکرد وحدت‌گرایانه (Unionism) که این دو را یکی می‌گیرند. در رویکرد دوم تبیین متافیزیکی رابطه ابتدا را پشتیبانی می‌کند اما با آن یکی نیست؛ نظیر اینکه رابطه علیت فیزیکی تبیین فیزیکی را پشتیبانی می‌کند، اگرچه با آن یکی نیست. رویکرد دوم را کثرت‌گرایانه (Separatism) می‌نامند (Raven, 2015: 326). در اینجا رویکرد نخست مفروض است.

یک دستگاه منطقی کمک می‌گیرد که بین استدلال خام و استدلال تبیینی تمایز می‌گذارد. وقتی واقعیتی بر مجموعه‌ای از واقعیت‌ها مبتنی است که استدلالی تبیینی از دومی به اولی وجود داشته باشد. به‌طور خلاصه استدلالی تبیینی است که در هر مرحله از استدلال از قواعدی که تبیینی هستند استفاده کند. در ادامه او ادعا می‌کند واقعیتی بر تهی مبتنی است که یک استدلال تبیینی بدون داشتن مقدمه برای آن واقعیت وجود داشته باشد.

او از تمایز دیگری که فاین بین ابتدای واقعیتی^۱ و غیرواقعیتی^۲ قائل می‌شود هم کمک می‌گیرد (Fine, 2012: 48-49). بیشتر نظریه‌پردازان ابتدا بر این باورند که دو طرف رابطه ابتدا محقق هستند؛ اما لیتلاند به پیروی از فاین باور دارد می‌توان در مورد ابتدای واقعیت‌هایی که تحقق آن‌ها مفروض نیست نیز صحبت کرد. مثلاً می‌توان گفت ϕ بر Γ مبتنی غیرواقعیتی است مستقل از اینکه واقعیات موجود در ϕ و محقق باشند. در این حالت یک استدلال تبیینی با فرض تحقق Γ وجود دارد که نتیجه آن ϕ است. حال اگر محقق باشد آنگاه رابطه ابتدای واقعیتی نیز برقرار است. او از نماد \Rightarrow برای ابتدای غیرواقعیتی استفاده می‌کند و ابتدای غیرواقعیتی را مفهوم پایه در نظر می‌گیرد. ابتدای واقعیتی این‌طور تعریف می‌شود: اگر $\Gamma \Rightarrow \phi$ و علاوه بر این Γ ، در این صورت داریم $\Gamma < \phi$. در نهایت او می‌گوید هر واقعیت شامل رابطه ابتدا بر همان واقعیت به‌صورت غیرواقعیتی و تحقق مفروضات رابطه مبتنی است. به بیان منطقی داریم:

$$\Gamma, [\Gamma \Rightarrow \phi] < [\Gamma < \phi]$$

از طرفی $\emptyset < [\Gamma \Rightarrow \phi]$. اگر قاعده برش^۳ را در نظر بگیریم، حساب صفر مبتنی نتیجه‌ای مشابه با حساب سرراست تولید می‌کند یعنی: $([\Gamma < \phi])$.

برخی دیگر از نظریه‌پردازان ابتدا بر این باورند که واقعیت‌های شامل رابطه ابتدا بر یک رابطه ذاتی میان طرفین رابطه ابتدا مبتنی هستند. هرچند توافقی بین این افراد در چگونگی

۱. Factive Grounding

۲. Non-factive Grounding

۳. طبق قاعده برش (CUT) اگر $\Gamma, \psi < \phi$ و $\Delta < \psi$ آنگاه $\Delta < \phi$. این قاعده به مثابه تعمیمی از رابطه تعدی در بین نظریه‌پردازان ابتدا پذیرفته شده است.

بیان این نظریه وجود ندارد. از جمله فاین معتقد است چیزی ذاتی در سمت راست رابطه هست که واقعیت شامل رابطه ابتنا بر آن مبتنی است (Fine, 2012: 74-80). به‌طور مثال اینکه وجود مجموعه تک عضوی سقراط بر وجود سقراط مبتنی است بر یک رابطه ذاتی در مجموعه تک عضوی مبتنی است. افراد دیگری مثل والنر (Wallner, 2018) و داسگوپتا (Dasgupta, 2014) استدلال می‌کنند که این رابطه ذاتی مربوط به دو طرف رابطه ابتنا است. به‌طور مثال این واقعیت که رخداد e شامل افرادی می‌شود که در فعالیت‌های مرتبط با کنفرانس مشارکت دارند مبنای این است که رخداد e یک کنفرانس است بر یک رابطه ذاتی میان کنفرانس و فعالیت‌های مرتبط با کنفرانس مبتنی است (Wallner, 2018). در ادامه داسگوپتا باور دارد که این روابط ذاتی خود بر چیزی مبتنی نیستند و واقعیاتی بدون مبنا هستند. این ادعا از ادامه سلسله ابتنا جلوگیری می‌کند. مثلاً اگر $\Gamma < \varphi$ ، در این صورت $[\Gamma < \varphi]$ بر $E(\Gamma, \varphi)$ مبتنی است (E تابعی است که رابطه ذاتی میان ورودی‌هایش را به عنوان خروجی می‌دهد). از نظر داسگوپتا $E(\Gamma, \varphi)$ خودش بر چیزی مبتنی نیست و یک واقعیت پایه است. ادعای داسگوپتا ادامه این زنجیره را ناممکن نمی‌سازد (Dasgupta, 2014). در نظر داشته باشید که همچنان $E(\Gamma, \varphi) < [\Gamma < \varphi]$ باید بر چیزی مبتنی باشد؛ بنابراین، در یک نگاه نخست ادعای داسگوپتا در جلوگیری از تولید زنجیره‌های شامل واقعیت‌های دارای رابطه ابتنا اثری ندارد.

۳- خوش‌بنیادی ابتنا

گفتیم که بخشی از هدف نظریه‌های ابتنا دستیابی به واقعیت‌های بنیادین است. حال فرض کنید زنجیره‌ای از واقعیت‌ها هست که انتهایی ندارد. این یعنی هیچ لایه‌ای از واقعیت در انتها نیست که این زنجیره در نهایت بر آن مبتنی باشد؛ بنابراین بخشی از واقعیت‌های غیربنیادین بر هیچ واقعیت بنیادین مبتنی نیستند. نظریه‌های ابتنا که به دنبال دستیابی به لایه‌های بنیادین واقعیت هستند، از دسترسی به آن عاجز هستند. به نظر می‌رسد این شکل از زنجیره‌ها نظریه ابتنا را بی‌وجه می‌کنند. از آنجایی که تئوری‌های ابتنای ابتنا بر این باورند که هر واقعیت در مورد ابتنا خود بر چیزی مبتنی است، این مسئله اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

این نظریه‌ها به صورت بالقوه امکان تولید زنجیره‌ای از واقعیت‌های شامل رابطه ابتنا را دارند. یک راه برای جلوگیری از چنین مشکلی منع زنجیره‌های رو به پایین نامتناهی است. این یعنی اینکه بخواهیم رابطه ابتنا به معنای ریاضیاتی‌اش خوش‌بنیاد باشد؛ اما به یقین هیچ‌کدام از نظریه‌های ابتنا به تعریف ریاضی خوش‌بنیاد نیستند. در این بخش نخست صورت ساده‌ای از خوش‌بنیادی در ریاضیات را ارائه می‌دهم. در ادامه نشان می‌دهم خوش‌بنیادی طبق نظر برخی از منطقدانان ابتنا همان چیزی نیست که برای رابطه‌ها در ریاضیات تعریف می‌شود. در ادامه بررسی می‌کنم خوش‌بنیادی در رابطه ابتنا چگونه می‌تواند تبیین شود.

خوش‌بنیادی یک رابطه در ریاضیات به این صورت تعریف می‌شود: مجموعه A نسبت به رابطه R خوش‌بنیاد است هرگاه زنجیره نامتناهی از چپ تحت رابطه R در A (یعنی چنین زنجیره‌ای $\dots R x_1 R x_0$) وجود نداشته باشد. در نظام‌های معمول اصل موضوعی مجموعه‌ها (نظیر ZFC)، این شرط معادل این است که هر زیرمجموعه غیرتهی از A نسبت به R دارای عضو ابتدا باشد. مثلاً رابطه کوچک‌تری در مجموعه اعداد طبیعی خوش‌بنیاد است. هر زیرمجموعه غیرتهی از اعداد طبیعی عضوی دارد که از همه دیگر اعضا کوچک‌تر است. در مقابل رابطه کوچک‌تری در اعداد گویا یا اعداد حقیقی اینگونه نیست. به‌طور مثال اعداد گویای مثبت عضو ابتدا ندارند.

ابتنا به‌وضوح شرایط تعریف ریاضی خوش‌بنیادی را ندارد. طبق بررسی رابن و ریبرن دلیل آن چگال بودن^۱ رابطه ابتنا است. مجموعه اعداد طبیعی اینگونه نیست و بین هر دو عدد تعداد متناهی عدد وجود دارد. درحالی‌که بین دو واقعیت ابتنا، می‌تواند نامتناهی واقعیت باشد (Rabin & Rabern, 2016: 369). از این حیث رابطه ابتنا مشابه رابطه کوچک‌تری در اعداد گویا است؛ بنابراین تعریف خوش‌بنیادی در ابتنا به شکل ریاضی با هدف دستیابی به لایه‌های بنیادین به نظر سخت‌گیرانه است. در عمل چنین رویکردی به خارج کردن تمامی تئوری‌های ابتنا از دایره خوش‌بنیادی منتج می‌شود. درحالی‌که می‌توان

۱. Being Dense

نظریه‌های ابتدایی داشت که لایه‌ای از واقعیت زمینه تمامی واقعیات دیگر را فراهم می‌کنند، اما چنین شرطی را برآورده نمی‌کنند.

در بین طرفداران ابنا دو تعریف ضمنی و غیردقیق از خوش‌بنیادی ابنا هست. به‌طور خلاصه یکی از تعاریف بر کران‌داری زنجیره‌های ابنا تأکید دارد و تعریف دیگر بر داشتن لایه‌ای از واقعیت‌های بنیادین. برخی هر دوی این تعاریف را استفاده کرده‌اند و حتی در مواردی این دو را جای یکدیگر به کار برده‌اند، بدون اینکه تعریف دقیقی از خوش‌بنیادی ارائه دهند. رابن و ریبرن (Rabin & Rabern, 2016) و دیکسون (Dixon, 2016) این دو تعریف ضمنی را صورت‌بندی کرده‌اند، اگرچه به‌صورت جزئی تفاوتی بین صورت‌بندی‌های آن‌ها دیده می‌شود. تعریف نخست بر اساس کران‌داری زنجیره‌های نامتناهی است. فرض کنید φ یک واقعیت غیربنیادین است. در این صورت بر چیزی مثل Γ مبتنی است. هر یک از اعضای Γ خود بر چیزی مبتنی هستند. اگر این حرکت از واقعیت‌های غیربنیادین در نهایت در جایی به اتمام برسد، در این صورت این زنجیره بی‌انتهاست و واقعیتهای در انتها هست که تمام واقعیتهای رده بالاتر بر آن مبتنی هستند (در صورت پذیرفتن خاصیت تعدی برای رابطه ابنا). در این حالت اگر واقعیتهای بنیادین باشد که تمامی اعضای زنجیره با وجود نامتناهی بودن آن بر این واقعیت مبتنی باشند، در این صورت این زنجیره مشکلی برای خوش‌بنیادی رابطه ابنا ایجاد نمی‌کند. بر طبق تعریف رابن و ریبرن اینجا گوییم زنجیره دارای کران پایین است. حال اگر مجموعه همه واقعیتهای شامل رابطه ابنا را در نظر بگیریم، اگر هر زنجیره‌ای در آن شامل یک کران پایین باشد، در این صورت رابطه ابنا خوش‌بنیاد است.

تعریف دوم از خوش‌بنیادی نیز به‌طور غیرصوری توسط برخی طرفداران ابنا پیشنهاد شده است. طبق این تعریف اگر تمام واقعیتهای شامل رابطه ابنا را تحت یک مجموعه در نظر بگیریم، در این صورت مجموعه‌ای از واقعیتهای بنیادین هست که تمامی واقعیتهای دیگر بر آن مبتنی هستند. به‌سادگی می‌توان نشان داد تعریف دوم ضعیف‌تر است و ساختارهایی شامل رابطه ابنا هست که تعریف دوم را ارضا می‌کند درحالی‌که شامل

زنجیره‌ای بی‌انتها است. رابن و ریبرن و دیکسون هر دو از یک مثال برای نشان دادن اینکه این تعریف ضعیف‌تر است استفاده کرده‌اند. فرض کنید p_0 ، p_1 ، ... رشته‌ای نامتناهی از واقعیت‌های مستقل بنیادین باشد. از طرف دیگر فرض کنید مجاز به استفاده از فصل به تعداد نامتناهی در یک واقعیت هستیم. در این صورت واقعیت‌های زیر را در نظر بگیرید:

$$\varphi_0 : p_0 \vee (p_1 \vee (p_2 \vee \dots))$$

$$\varphi_1 : p_1 \vee (p_2 \vee (p_3 \vee \dots))$$

$$\varphi_2 : p_2 \vee (p_3 \vee (p_4 \vee \dots))$$

$$\varphi_3 : p_3 \vee (p_4 \vee (p_5 \vee \dots))$$

⋮

در این صورت هر واقعیت φ_i بر واقعیت φ_{i+1} مبتنی است. چنین زنجیره‌ای انتها ندارد و نیز واقعیتی نیست که تمام زنجیره بر آن مبتنی باشد و درعین حال خود بنیادین باشد. پس این ساختار به معنای نخست خوش‌بنیاد نیست؛ اما مجموعه‌ای از واقعیت‌ها هست که تمام واقعیات غیر بنیادین بر زیرمجموعه‌ای از آن مبتنی است و این یعنی به معنای دوم خوش‌بنیاد است.

در اینجا تصمیم نمی‌گیریم که کدام معنای خوش‌بنیادی بهتر از دیگری است. فرض می‌کنیم که هر نظریه که ابتدا را خوش‌بنیاد بداند، به یکی از این دو معنا آن را چنین فرض کرده است. طرفداران خوش‌بنیادی ابتدا را مبناگرا و گروه مقابل که وجود زنجیره‌های نامتناهی را مجاز می‌دانند نامتناهی‌گرا می‌نامیم^۱. اگرچه نامتناهی‌گرایی طرفدارانی دارد اما با وجود نظریه‌های جایگزین مبناگرا جایی برای پذیرش نظریه نامتناهی‌گرا نیست. علاوه بر این طرفداران نامتناهی‌گرایی برای دفاع از خود تنها مثال‌هایی خاص ارائه کرده‌اند.^۲ توافق

۱. این تقسیم‌بندی توسط دیکسون (Dixon, 2016) انجام شده است.

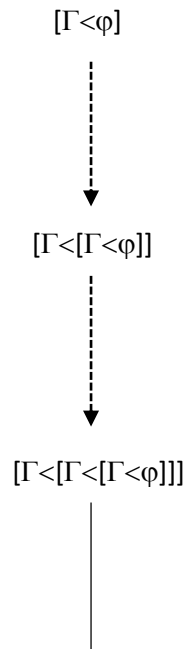
۲. یک مثال چنین است: فرض کنید در جهانی هستیم که درنهایت همه‌چیز بر ریزترین موجودات تشکیل‌دهنده آن

بر این است که در مثال‌های متعارف ابتدا باید خوش بنیاد باشد. در ادامه نشان می‌دهم نظریه‌های مختلف در باب ابتدای ابتدا در کدام‌یک از دو دسته مبنای‌گرا یا نامتناهی‌گرا قرار می‌گیرند.

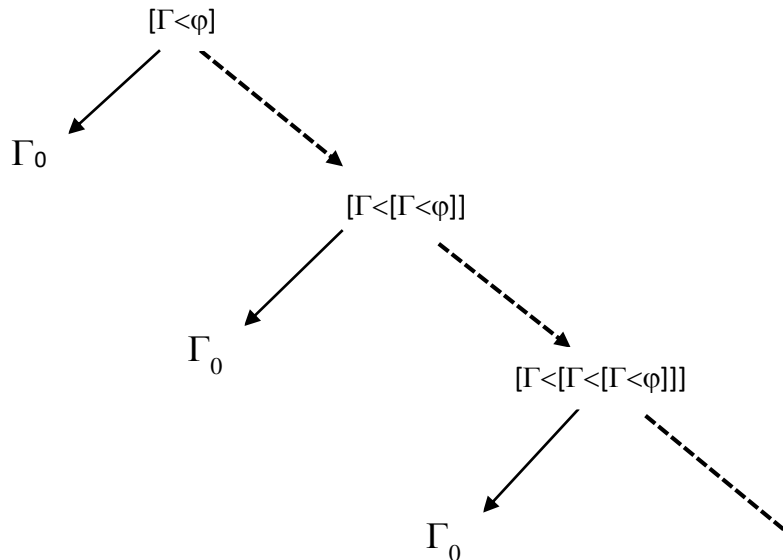
۴- نظریه‌های ابتدای ابتدا و مبنای‌گرایی

تفاوت چندانی میان SFA و ZGA از لحاظ مبنای‌گرایی وجود ندارد. در واقع ZGA نتایج SFA را هم دارد. به این دلیل که طبق آنچه در قبل گفتم فرض SFA در ZGA نیز برقرار است یعنی $\Gamma < [\Gamma < \varphi]$. با این تفاوت که در ZGA ابتدا به صورت جزئی است. ابتدا خوش‌بنیادی در SFA را شرح می‌دهم و نشان می‌دهم در ZGA نیز مشابه آن است. فرض کنید واقعیت شامل ابتدا داریم $\Gamma < \varphi$. در این صورت طبق نظریه SFA داریم $\Gamma < [\Gamma < \varphi]$. در ادامه به واقعیت $[\Gamma < [\Gamma < \varphi]]$ می‌رسیم که خود بر مبنی است. از طرفی بر طبق شرط LC و داشتن $\Gamma < [\Gamma < \varphi]$ داریم $[\Gamma < \varphi]$ بر $[\Gamma < [\Gamma < \varphi]]$ مبنی است؛ بنابراین زنجیره‌ای داریم که در رأس آن $[\Gamma < \varphi]$ است. در مرتبه دوم $[\Gamma < [\Gamma < \varphi]]$ قرار دارد و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.

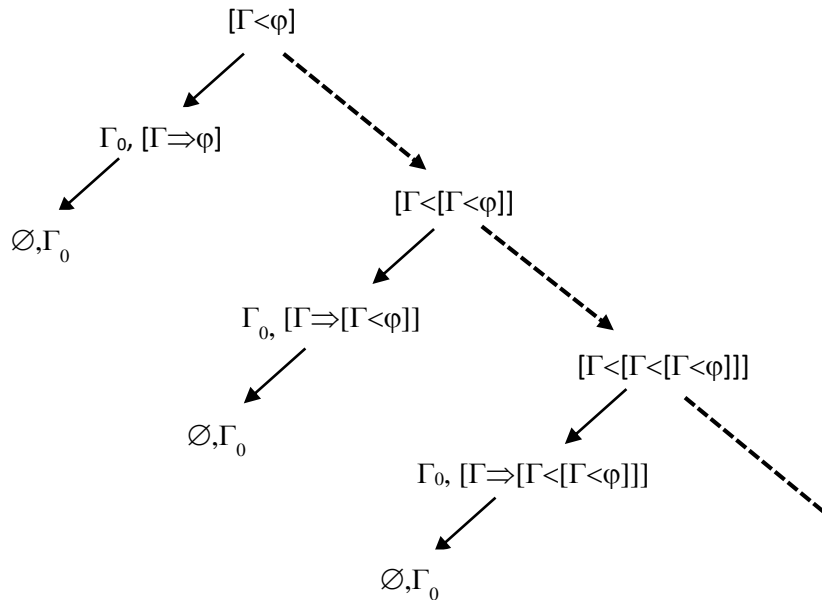
جهان به نام اشر مبنی می‌شود. از طرفی فرض کنید هر اشر خود یک تصویری از همان جهان اولیه است. با این شکل از جهان هر اشر نیز بر اشرهای درون خود مبنی است. در این صورت رشته‌ای نامتناهی از واقعیت‌ها تولید می‌شود که انتهای ندارد (Rabin & Rabern, 2016).



اما این پایان کار نیست. طبق SFA هرکدام از واقعیت‌های این زنجیره بر طرف چپ واقعیت یعنی Γ مبتنی هستند؛ بنابراین Γ می‌تواند نقش کران پایین این زنجیره را بازی کند. دقت کنید که اشکالی در اینکه Γ بنیادین نباشد نیست. فرض کنید Γ بنیادین نباشد. در این صورت بر طبق نظریه ابتدا باید در نهایت در یک زنجیره بر چیزی بنیادین مبتنی باشد مثلاً Γ_0 . این Γ_0 بر اساس نظریه ابتدا معین می‌شود و نه ابتدای ابتدا؛ بنابراین اگر هم چنین چیزی پیدا نشود ارتباطی به نظریه SFA ندارد. به هر روی هرکدام از واقعیت‌های موجود در زنجیره بالا در نهایت بر Γ_0 مبتنی هستند و همین Γ_0 نقش کران پایین زنجیره را بازی می‌کند.



نظریه ZGA به‌ظاهر تفاوتی با SFA ندارد. زنجیره تولیدشده در ZGA در هر مرحله بر چیزی مبتنی است و می‌توان همان را به‌عنوان کران پایین در نظر گرفت؛ اما مشکل در اینجاست که بخشی از این کران پایین تهی است. طبق تعریف رابن و ریبرن چیزی باید باشد که کل اعضای زنجیره بر آن مبتنی هستند. البته رابن و ریبرن و دیکسون حرفی از ابتدای بر تهی نمی‌زنند؛ بنابراین برای امکان بررسی ZGA باید فرض کنیم که ابتدای بر تهی مجاز باشد. در این صورت زنجیره‌ای داریم که اگرچه نامتناهی است اما یک کران پایین برای هر مرحله دارد. این زنجیره در ظاهر کران پایین ندارد؛ اما چنانچه قاعده برش را در نظر بگیریم می‌توان برای آن کران پایینی مشابه با SFA به دست آورد. طبق قاعده برش اگر $\Gamma, \psi < \varphi$ و $\psi' < \psi$ در این صورت $\Gamma < \varphi, \psi'$ با جایگذاری این قاعده در $\Gamma, [\Gamma \Rightarrow \varphi] < [\Gamma < \varphi]$ و $\emptyset < [\Gamma \Rightarrow \varphi]$ به نتیجه‌ای مشابه با SFA می‌رسیم یعنی $\Gamma < [\Gamma < \varphi]$. بنابراین زنجیره تبدیل به همان زنجیره‌ای می‌شود که در SFA داریم و کران پایین آن Γ_0 است.

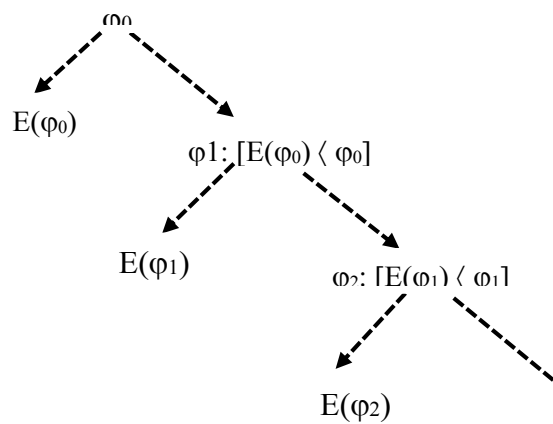


بنابراین هر دو نظریه SFA و ZGA به صورت کران‌دار خوش بنیاد هستند. با توجه به رابطه‌ای که بین دو تعریف خوش‌بنیادی ارائه شد، هر دو به معنای دوم نیز خوش‌بنیاد هستند.

به سراغ نظریه سوم، یعنی GE، می‌رویم. طبق GE واقعیات شامل رابطه ابتدا بر یک ارتباط ذاتی میان اجزای رابطه ابتدا لااقل به صورت جزئی مبتنی هستند. واقعیت $p < q$ را در نظر بگیرید. طبق GE یک رابطه ذاتی میان p و q هست مثل $E(p, q)$. در این صورت واقعیت $[p < q]$ بر $E(p, q)$ مبتنی است. واقعیت اولیه $[p < q]$ خود بر $[E(p, q) < [p < q]]$ مبتنی است (طبق LC). بنابراین با شروع از $[p < q]$ به واقعیتی بنیادی‌تر یعنی $[E(p, q) < [p < q]]$ رسیدیم. برای این یکی رابطه ذاتی دیگری داریم: $E(E(p, q), [p < q])$.

نخست باید دانست که به وضوح این زنجیره انتهایی ندارد. با در نظر گرفتن شرط LC ساختن این زنجیره چندان سخت نیست. فرض کنید واقعیت شامل ابتدای مرحله اول φ_0 است و بر $E(\varphi_0)$ مبتنی است. در مرحله بعدی واقعیت $\varphi_0 < E(\varphi_0)$ را داریم. نام این یکی را φ_1 می‌گذاریم. در ادامه این زنجیره برای هر مرحله واقعیت جدیدی تولید می‌شود که

خود بر رابطه ذاتی میان دو طرف رابطه مبتنی است و در نتیجه زنجیره بی‌انتهاست. همان‌طور که در قبل اشاره شد صورت‌بندی‌های دیگری از GE هست مثل آنچه فاین باور دارد. اما این صورت‌بندیها در نتیجه خوش‌بنیادی GE تغییری ایجاد نمی‌کنند. رویکرد فاین تنها E را تابعی از طرف راست ابتدا می‌داند و نه هر دو طرف. اما طرف راست رابطه ابتدا در هر مرحله تغییر می‌کند. از این رو، در هر مرحله واقعیت ذاتی جدیدی مبنای قرار می‌گیرد.



مطلب دیگر اینکه هیچ واقعیتی وجود ندارد که تمامی واقعیت‌های حاضر در زنجیره بر آن مبتنی باشد. از آنجایی که در هر مرحله تنها یک مبنای صورت‌جزئی وجود دارد، بنابراین نه تنها زنجیره نامتناهی است بلکه هیچ بخشی از زنجیره کران ندارد. اینکه ابتدای بر رابطه ذاتی، جزئی است زنجیره را از داشتن مجموعه بنیادین هم محروم می‌کند؛ بنابراین این زنجیره به هیچ شکلی خوش‌بنیاد نیست؛ بنابراین GE در دسته تئوری‌های نامتناهی‌گرا قرار می‌گیرد.

ممکن است تصور کنیم که اشکال از جزئی بودن ابتدا در هر مرحله است؛ اما چنین نیست. برای دیدن این ادعا، فرض کنید که رابطه ابتدای واقعیت‌ها شامل رابطه ابتدا و واقعیت ذاتی ابتدای کامل است. این یعنی در هر مرحله داریم $E(\varphi_i) < \varphi_i$. هر φ_i در هر مرحله بر $E(\varphi_i)$ مربوط به خودش مبتنی است؛ اما باز هم در هر گام یک $E(\varphi_i)$ جدید داریم. از طرفی زنجیره طبق قاعده LC نامتناهی است؛ بنابراین تعداد $E(\varphi_i)$ ها نامتناهی

است و در ادامه زنجیره در حال تولید شدن است؛ بنابراین هیچ $E(\varphi_i)$ وجود ندارد که تمام زنجیره بر آن مبتنی باشد. پس همچنان زنجیره تولیدشده در GE کران پایین ندارد. پس GE نمی‌تواند رابطه ابتدا را به معنای نخست خوش‌بنیاد در نظر بگیرد.

تنها راه باقیمانده برای قرار دادن GE در دسته نظریه‌های مبنای این است که آن را به معنای دوم خوش‌بنیاد کنیم؛ این یعنی در نظر گرفتن یک مجموعه بنیادین برای آن. طبیعتاً تنها کاندیدای چنین مجموعه از واقعیات بنیادین واقعیاتی مربوط به ذات‌ها هستند. فرض کنید تمام واقعیات ذاتی که واقعیات شامل رابطه ابتدا بر آن مبتنی هستند را در یک مجموعه قرار دهیم. در این صورت همین مجموعه را می‌توان به‌عنوان بنیاد زنجیره‌هایی که با یک واقعیت شامل رابطه ابتدا شروع می‌شود در نظر گرفت. در این حالت به نظر GE در دسته نظریه‌های مبنای این قرار می‌گیرد.

اما همچنان نقطه‌های تاریکی در این ادعا وجود دارد. مثال مشترک رابن و ریبرن و دیکسون برای تفکیک میان دو معنای خوش‌بنیادی شامل تعداد نامتناهی فصل است. واقعیات زنجیره یکی پس از دیگری بر یکدیگر مبتنی هستند و شامل هیچ جزئی غیر از واقعیات بنیادین نیستند؛ بنابراین واقعیات زنجیره تنها ترکیب فصلی از واقعیات بنیادین هستند. در مقابل زنجیره موجود در GE به این شکل نیست. در فرآیند ساخت زنجیره هر مرحله واقعیت جدیدی تولید می‌شود که بیانگر رابطه ذاتی میان اجزای واقعیت همان مرحله است (منظور واقعیات‌های به شکل $E(\varphi_i) < \varphi_i$ است)؛ بنابراین تفاوتی روشن بین مثال رابن و ریبرن و دیکسون در مورد تفکیک دو تعریف از یک سو و زنجیره GE از سوی دیگر وجود دارد. آنچه باید به آن توجه شود این است که صرف ادعای اینکه GE تعریف دوم خوش‌بنیادی را برآورده می‌کند، بدون اینکه تعریف نخست را برآورده کند، سبب نمی‌شود که GE دارای چنین خاصیتی شود. به‌هیچ‌وجه روشن نیست که چگونه قرار است که GE به معنای دوم خوش‌بنیاد باشد، بدون اینکه به معنای نخست خوش‌بنیاد باشد. از آنجایی که نظریه‌های SFA و ZGA خوش‌بنیاد هستند، موقعیت بهتری نسبت به GE دارند. این چالشی است علیه GE به‌مثابه یک نظریه برای ابتدای ابتدا.

نتیجه‌گیری

ابنتا نظریه‌ای برای چینش واقعیات در یک سلسله‌مراتب ساختاری است. در این صورت به نظر می‌رسد لایه بنیادینی هست که تمام واقعیات‌ها از آن مشتق می‌شوند. وضعیت واقعیات‌هایی که رابطه ابنتا بین واقعیات‌های دیگر را نشان می‌دهند در کدام بخش از این سلسله‌مراتب جای دارند؟ طبق اصل خلوص این واقعیات‌ها نمی‌توانند بنیادین باشند؛ بنابراین باید به دنبال واقعیات‌هایی بود که مبنای این واقعیات‌ها هستند. در صورت پذیرش شرط LC ظهور زنجیره‌ای نامتناهی از واقعیات‌های شامل رابطه ابنتا حتمی است.

نظریه‌های رایج در مورد ابنتای ابنتا را معرفی کردیم: ZGA ، SFA و GE . رویکردهای غالب در مورد خوش‌بنیادی رابطه ابنتا را نیز شرح دادیم. رویکرد نخست خوش‌بنیادی ابنتا را معادل با کران‌دار بودن همه زنجیره‌های نامتناهی در آن در نظر می‌گیرد. رویکرد دیگر وجود یک لایه بنیادین که همه واقعیات‌ها در نهایت بر بخشی از این مجموعه مبتنی هستند را معادل با خوش‌بنیادی رابطه ابنتا می‌بیند. در نهایت نشان دادیم دو نظریه ZGA و SFA به معنای نخست و دوم خوش‌بنیاد هستند؛ اما تعریف مرسوم از GE خوش‌بنیاد نیست؛ بنابراین طرفداران آن در یک دوراهی گرفتار هستند. آن‌ها یا باید توجهی نامتناهی‌گرا (غیرخوش‌بنیاد) از زنجیره‌های تولیدشده در ابنتا بیاورند و یا تلاش کنند تعریف آن را به شکلی تغییر دهند تا در یک دسته خوش‌بنیاد قرار بگیرد. نشان دادیم که می‌توان یک لایه بنیادین از واقعیات‌ها در نظر گرفت که در صورت تغییرات کوچک در تعاریف GE آن را خوش‌بنیاد کند. هرچند این خوش‌بنیادی هنوز معنای روشنی ندارد. حاصل اینکه به نظر می‌رسد از حیث خوش‌بنیادی دو نظریه دیگر وضعیت بهتری دارند.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Maysam Zandi Goharrizi



<http://orcid.org/0000-0002-1869-451x>

Davoud Hoseini



<http://orcid.org/0000-0002-0851-1003>

منابع

- Bennett, Karen (2011). By Our Bootstraps. *Philosophical Perspectives* 25 (1):27-41.
- Dasgupta, Shamik (2014). The Possibility of Physicalism. *Journal of Philosophy* 111 (9-10):557-592.
- deRosset, Louis (2013). Grounding Explanations. *Philosophers' Imprint* 13.
- Dixon, T. Scott (2016). What Is the Well-Foundedness of Grounding? *Mind* 125 (498):439-468.
- Fine, Kit (2012). Guide to Ground. In Fabrice Correia & Benjamin Schnieder (eds.), *Metaphysical Grounding*. Cambridge University Press. pp. 37--80.
- Litland, Jon (2017). Grounding Grounding. *Oxford Studies in Metaphysics* 10.
- Litland, Jon Erling (2018). Pure logic of iterated full ground. *Review of Symbolic Logic* 11 (3):411-435.
- Rabin, Gabriel Oak & Rabern, Brian (2016). Well Founding Grounding Grounding. *Journal of Philosophical Logic* 45 (4):349-379.
- Raven, Michael J. (2015). Ground. *Philosophy Compass* 10 (5):322-333.
- Raven, Michael J. (ed.) (2020). *The Routledge Handbook of Metaphysical Grounding*. New York: Routledge.
- Modality: Metaphysics, Logic, and Epistemology*. Oxford University Press. pp. 109-36.
- Sider, Theodore (2011). *Writing the Book of the World*. Oxford University Press.
- Tahko, Tuomas E. (2014). Boring Infinite Descent. *Metaphilosophy* 45 (2):257-269.
- Wallner, Michael (2018). The ground of ground, essence, and explanation. *Synthese* 198 (Suppl 6):1257-1277.

استناد به این مقاله: زندگی گوهرریزی، میثم، حسینی، داود. (۱۴۰۱). نظریه ذات‌گرایانه ابتدا و چالش مبنایگرایی، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۷۱)، ۱۰۳-۱۲۶.

DOI: 10.22054/WPH.2022.66573.2057



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.